



زینب محمودی

دانشجوی دکتری علوم و مهندسی محیط زیست

آرزو دارم

آرزو دارم، روزی را که آسمان آبیست و فقط
صدای قناری می‌آید
جنگلی بکر را، که من و وزغ‌ها
زیر دهلیز جویبارها، ترانه باران را می‌خوانیم
دوست دارم با پای برهنه
روی شن‌های روشن دریا بدوم
غروب دریا را، با صدای لالایی وال‌های خلیج
نظاره کنم
آیا خواسته زیاد است؟!
دیدن یک مرغ دریایی، بر فراز خلیج همیشه
پارس
تابه حال، از خود پرسیده‌ای
آیا طبیعت حق حیات دارد؟
چرا دیگر سار نمی‌خواند و آسمان دیگر آبی
نیست؟
چرا وقتی به جوی آب می‌رسی آینه آب غبار
آلود است؟
چرا دیگر صدای غرش شیر، هیبت خوزستان
را نمی‌لرزاند؟
چرا دیگر لاله‌های واژگون، لالایی بهار را
برایمان نمی‌خوانند؟
چرا دیگر منظره‌ای برای بوم نقاشی نیست؟
چه کرده‌ایم
آری ما قاتل طبیعتیم
این را در شعرم به تو می‌گویم
محیط‌زیست به ریه‌های احساسم
اکسیژن زندگی می‌بخشد